



# نبرد بدر

رسول جعفریان

نخستین برخورد جدی مسلمانان با قریش در روز جمعه، هفدهم رمضان سال دوم هجری در منطقه بدر<sup>۱</sup> روی داد؛ حادثه‌ای که می‌بایست آن را از بزرگترین رویدادهای صدر اسلام دانست. کاروان قریش با سرمایه بسیار بزرگی که همه زن و مرد قریش در آن سهیم بودند<sup>۲</sup>، عازم شام - منطقه غزه<sup>۳</sup> - شده بود. هنگام رفتن کاروان، رسول خدا - ص - اخبار آن را داشت و در بازگشت مترصد بود تا در سر راه آن قرار گیرد.<sup>۴</sup> از این رو کسانی را مأمور جمع‌آوری اخبار پیرامون مسیر کاروان کرد و زمانی که خبر نزدیک شدن آنان را شنید، اعلام حرکت کرد. ابوسفیان که خطر را درک می‌کرد، از همان تبوک شخصی را به مکه فرستاد تا قریش را به حمایت از اموالش فرا خواند. گفته شده که ابوسفیان، زمانی که در شام بود، خبر آمادگی مسلمانان را برای حمله به کاروان شنیده بود<sup>۵</sup> اما محتمل آن است که خبر دقیقی نداشته و لذا، در بازگشت تا نزدیکیهای چاههای بدر نیز آمد. پیش از آمدن ضمیم غفاری از طرف ابوسفیان، عاتکه فرزند عبدالمطلب خوابی دید. او گفت: در خواب مردی را دید که به مکه آمد و گفت که تا سه روز دیگر شما به کشتارگاه خویش می‌روید. آن مرد مطلب را سه بار در مکه، بر کعبه و بر کوه ابوقبیس فریاد کرد و بعد سنگی به پایین انداخت که هر ذره آن داخل

یکی از خانه‌های قریش - جز بنی هاشم و بنی زهره - شد. ابوجهل از شنیدن این خواب برآشفته و گفت: نبوت در مردان بنی هاشم کم بود، زنانشان نیز ادعای آن را دارند!<sup>۶</sup> همو در برابر اعتراض یکی از بنی هاشم گفت: از زمان جاهلیت در سقایت و خدمت به حجاج و دیگر مناصب، با بنی هاشم رقابت داشته‌اند. اما بنی هاشم با ادعای نبوت، امری را مطرح کرد که در وسع طایفه اونیود؛ او افزود: به خدا زیر بار آنان نخواهد رفت.<sup>۷</sup>

فریادهای مضمض بن عمرو غفاری برای درخواست کمک، در سومین روز خواب عاتکه در مکه، طنین انداز شد. در این لحظه موج ترس همراه با اختلاف میان قریشیان پدید آمد. ابوجهل بر مخالفتها فائق شد. حتی قرعه‌کشی‌هایی از نوع جاهلی در کنار بتها - از لأم - حکایت از کراهت رفتن به این سفر را داشت<sup>۸</sup>؛ اما مکیان برای دفاع از اموال خویش ناچار به رفتن بودند؛ کسانی نیز مجبور به رفتن شدند؛ هر کس که خود نمی‌رفت، دیگری را به جای خود و با مخارجش می‌فرستاد.

باید توجه داشت علاوه بر مسأله مالی، حمله مسلمانان به کاروان و تصاحب آن، جنبه حیثیتی برای قریش داشت؛ زیرا چنین تلقی می‌شد که محمد همراه عده‌ای جوان صابئی شده - اصطلاحی که مشرکین برای مسلمانان بکار می‌بردند - بر قریش غلبه کرده است.<sup>۹</sup> بویژه که چندی قبل، نیز اموالی از قریش به دست آن حضرت افتاد و این باره قریش نمی‌خواست اتفاق نظیر آن بیفتند.<sup>۱۰</sup> به هر روی قریش به سرعت آماده شد. کسان زیادی از سران قریش، اموال فراوانی را تقدیم کرده و سپاهی را سامان دادند.<sup>۱۱</sup> ابولهب که گفته شده ترس خواب عاتکه را داشت، به زحمت راضی شد کسی را به جای خویش گسیل کند و این در عوض بدهی آن شخص به ابولهب بود.<sup>۱۲</sup> از «عداس» نام؛ (مسیحی)، سخن به میان آمده که غلام عتبه و شیبه بود و از آنان می‌خواست تا به جنگ محمد نروند. آنان خود رفتند و کشته شدند و عداس را نیز به سرنوشت خود مبتلا کردند.<sup>۱۳</sup>

به هر روی - به تعبیر واقدی - اهل رأی قریش نگران رفتن بودند؛ اما گوا این که چاره‌ای جز قبول این کار نداشتند؛ بویژه که دائماً متهم به ترس شده<sup>۱۴</sup> و این برای روحیه عربی قبیله‌ای آنان قابل تحمل نبود. در ماجرای رفتن قریش، سیره نویسان چند بار از نقش شیطان سخن گفته‌اند که در قیافه سُرَاقَة بن جُعْشَم مُدَلْجی ظاهر شده و قریش را بر رفتن تحریض کرده است.<sup>۱۵</sup> پیش از این، در بحث «تحریف در سیره نویسی»، از این قبیل اخبار در سیره سخن گفته‌ایم.

به هر روی سپاه قریش با قریب نهصد و پنجاه جنگجو، با همه امکانات، کف زنان و شادی کنان به راه افتاد. در راه کنیزان به آوازخوانی پرداختند آنان گروهی حبشی - احابیش - را همراه خود آورده بودند تا با زدن حربه‌ها، سپاه را تحریک کنند.<sup>۱۶</sup> ابو جهل مطمئن به پیروزی بود؛ او می‌گفت: آیا محمد گمان می‌کند که همانند آنچه در نخله - جریان سریه عبدالله بن جحش - از کاروان ما برده، این بار نیز خواهد برد؟!<sup>۱۷</sup>

از آن سوی رسول خدا - ص - با دریافت خبر نزدیک شدن کاروان، روز دوازدهم رمضان از مدینه حرکت کرده و محله سقیا در نزدیکی مدینه، برای نظم دادن سپاه خویش توقف کرد. عده‌ای از مسلمانان با رسول خدا - ص - همراهی نکردند. واقدی می‌گوید: عده زیادی از اصحاب از آمدن خودداری ورزیدند و کراهت از بیرون شدن همراه وی داشتند و در آنجا سخن زیاد و اختلاف فراوان بود. گرچه کسانی که نیامدند سرزنش نشدند! زیرا رسول خدا - ص - نه برای جنگ بلکه به قصد کاروان می‌رفت.<sup>۱۸</sup> با این حال، آنچنان که از قرآن به دست می‌آید، کسانی به دلایل دیگری حاضر به همراهی نشده‌اند:

«آن چنان بود که پروردگارت، تو را از خانه‌ات به حق بیرون آورد، حال آن که گروهی از مؤمنان ناخشنود بودند. با آن که حقیقت بر آنان آشکار شده، با تو مجادله می‌کنند. چنان قدم بر می‌دارند که گویی می‌بینند که آنها را به سوی مرگ می‌برند.»<sup>۱۹</sup> این تمثیل برای نشان دادن اوج کراهت برخی از مؤمنان است که به کندی قدم بر می‌داشتند.

رسول خدا در محله سقیا تأمل کرد؛ جایی که پیش از آن نامش «حُسَیْکَه» بود و رسول خدا - ص - نامش را تغییر داده، سقیا نامیده بود.<sup>۲۰</sup> این کاری بود که رسول خدا - ص - با اسامی اشخاص نیز انجام داده، اسامی بد را به اسامی زیبا تبدیل می‌کرد.<sup>۲۱</sup>

رسول خدا در محله سقیا یک یک سپاهیان خود را ورنانداز کرد و هر کسی که سنش متناسب با جنگ نبود به مدینه بازگرداند. عبدالله بن عمر، اسامه بن زید، زید بن ارقم و چند نفر دیگر بازگردانده شدند. عمیر بن ابی وقاص که شانزده سال داشت، از ترس آن که او را باز گردانند، خود را در لابلای جمعیت متواری و پنهان کرد. زمانی که رسول خدا - ص - وی را دید و خواست تا او را برگرداند، عمیر گریه کرد و پیامبر - ص - او را پذیرفت؛ وی در بدر به شهادت رسید.<sup>۲۲</sup> رسول خدا - ص - دستور شمارش سپاهیان خویش را داده<sup>۲۳</sup> و در نهایت، مسلمانان با کمترین امکانات به راه افتادند، بطوری که بر هر شتر سه نفر نشسته بودند و حتی خود رسول خدا - ص - نیز همراه علی بن ابی طالب - ع - و مزثد (یا زیدبن حارثه) بر یک شتر سوار بودند.<sup>۲۴</sup>

در تمام سپاه، تنها دو اسب بود که یکی در اختیار مقداد و دیگری از آن مَرْتَدِ بْنِ ابی مرثد غَنَوی بود. رسول خدا-ص- مرحله به مرحله حرکت کرد تا در روز چهاردهم ماه رمضان به منطقهٔ عرق الظبیه رسید؛ جایی که تنها حدود سه کیلومتر با منطقهٔ روحاء (که در فاصله ۷۵ کیلومتری مدینه قرار داشت و محل استراحت کاروان بود) فاصله داشت. در آن هنگام دو نفر را نزدیک چاههای بدر فرستاد تا اطلاعاتی به دست آورند. آن دو از صحبت‌های دو دختر متوجه حضور کاروان در روحاء شده و به سرعت باز گشتند. ابوسفیان نیز که کاملاً در حالت ترس بود، از مَجْدی بن عمرو که در آن دیار سکونت داشت خبر از سپاه پیامبر-ص- می‌گرفت. او در نهایت از روی مدفوع شتران آن دو نفر که هستهٔ خرما در آنها بود، و این نشان مدنی بودن آنها بود- چنین حدس زد که عوامل سپاه رسول خدا-ص- در آن نزدیکی بوده‌اند، لذا به سرعت نزد کاروان بازگشت و آن را از منطقهٔ بدر به سوی ساحل دریا حرکت داد و بدین ترتیب کاملاً از تیررس مسلمانان دور شد.<sup>۲۵</sup>

در پی رهایی کاروان از بند تهدید مسلمانان، ابوسفیان کسی را به سراغ سپاه قریش فرستاد تا به آنان پیغام دهد: کاروان نجات یافته و آنان خود را در معرض کشته شدن به دست اهل یثرب قرار ندهند. ابوجهل حاضر به بازگشت نشد و گویی با اصرار او همه چیز برای وقوع یک جنگ تمام عیار میان مردم مکه و مسلمانان مدینه، آماده می‌شد. البته به خواهش ابوسفیان کنیزکان را باز گرداندند تا اگر قریش شکست خورد رسوایی دیگری را تحمل نکنند! ابوجهل اصرار داشت که سپاه تا بدر برود؛ زیرا این منطقه به عنوان موسمی از مواسم دورهٔ جاهلی بود که عربها در آن فراهم می‌آمدند و بازاری نیز در آن برقرار بود.<sup>۲۶</sup> او گفت که در بدر توقف کرده، شتران را ذبح کنیم، دیگران را اطعام دهیم، شراب می‌نوشیم و پس از آن است که همه عرب از ما حساب خواهند برد.<sup>۲۷</sup> پس از آن همهٔ قبایل، مقاومت آنان و جرأتشان را در برابر مردم مدینه دریافته و عظمت آنان را خواهند دید. با همهٔ اصرار ابوجهل که رسول خدا او را «فرعون امت» لقب داده بود،<sup>۲۸</sup> کسانی بازگشتند. طایفهٔ بنی زهره - که گفته شده قریب یکصد نفر بوده‌اند - با حیلۀ خاصی خود را از جمع سپاه قریش جدا کرده و به مکه برگشتند. آنان گفتند که برای دفاع از کاروان آمده‌اند اما حاضر نیستند که در قتل فرزند خواهر خود - چون مادر رسول خدا-ص- از این طایفه بود - شرکت کنند، حتی اگر بیغمبر نیز نباشد.<sup>۲۹</sup> شامی می‌گوید: تنها دو تن از عموهای مسلم بن شهاب زهری در این جنگ شرکت کردند که بر کفر خویش کشته شدند.<sup>۳۰</sup> گفته شده که طایفهٔ بنی عدی نیز راه خویش را جدا کرده به سمت ساحل

دریا رفتند و در «مَرّ ظهران» به ابوسفیان برخوردند. آنان گفتند که به خاطر دستور ابوسفیان بازگشته‌اند.<sup>۳۱</sup>

زمانی که رسول خدا - ص - در حال رفتن به سوی بدر بود، دو نفر از مدنی‌های مشرک را دید که وی را همراهی می‌کنند. یکی از آنها خُبیب بن یساف<sup>۳۲</sup> و دیگری قیس بن مُحَرّث بود؛ حضرت سؤال کردند که برای چه آنان را همراهی می‌کنند؟ آنان گفتند: تو فرزند خواهر ما - که از بنی‌النجار بود - و در جوار ما هستی و ما همراه قوم خویش به قصد غنیمت می‌آییم. رسول خدا - ص - فرمود: «لَا يَخْرُجَنَّ مَعَنَا رَجُلٌ لَيْسَ عَلَي دِينِنَا»؛ «کسی که بر دین ما نیست نباید ما را همراهی کند.» آنان از شجاعت خود سخن گفتند اما رسول خدا - ص - نپذیرفت تا در نهایت خیب اسلام آورد و قیس بن محرث بازگشت گرچه بعدها مسلمان شد و در احد به شهادت رسید.<sup>۳۳</sup>

نکته دیگر آن بود که رسول خدا - ص - روزه خویش را افطار کرد اما عده‌ای نپذیرفتند تا آن که منادی آن حضرت اعلام کرد: ای سرپیچی کنندگان (العصاة) افطار کنید. گفته شده که این تعبیر بدان دلیل بود که پیش از آن نیز از آنان خواسته بود اما افطار نکرده بودند!<sup>۳۴</sup> این نقل برای شناخت روایات اصحاب رسول خدا - ص - حکایت جالبی است.

در حال حرکت به سمت بدر، خبر رسید که سپاه قریش عازم آن منطقه است؛ مسلمانان هنوز خبر دور شدن کاروان را نداشتند با این حال با رسیدن این خبر، اوضاع بکلی دگرگون شد. سپاه مسلمانان خود را برای حمله به کاروان آماده کرده بود؛ آیا اکنون می‌توانست در برابر یک لشکر مسلح که بیش از سه برابر آنهاست بایستد؟ در برخورد با کاروان جنگ و قتال جدی در کار نبود، اما اکنون یک جنگ تمام عیار در پیش رو بود. رسول خدا - ص - مصمم بود تا از همراهان بپرسد که آیا حاضرند در این شرایط در برابر قریش بایستند یا نه؟ واقعی می‌گوید که ابوبکر برخاست و سخن گفت و نیکو گفت ( و کسی نقل نکرده که او چه گفت)<sup>۳۵</sup> آنگاه عمر برخاست و گفت: ای رسول خدا! این قریش است، از آن روزگاری که عزیز شده دلیل نگشته، همانگونه که از زمانی که کافر شده ایمان نیآورده، و به خدا هرگز عزتش را از دست نمی‌دهد و با شدت، با تو خواهد جنگید و تو باید خود را برابر آنان آماده سازی! این سخنان که به همین صورت واقعی و دیگران نقل کرده‌اند<sup>۳۶</sup> بوی تهدید و ترس نیز می‌دهد. شاید به همین دلیل ابن‌اسحاق به این تعبیر اکتفا کرده که «فقال و أحسن»!<sup>۳۷</sup> پس از آن مقداد بن عمرو بر خاست و گفت: برای انجام فرمان الهی حرکت کن، ما همراه تو هستیم؛ ما

همانند بنی اسرائیل به تو نمی‌گوییم: تو و خدایت بروید بجنگید ما همین جا نشستیم! ۳۸  
بلکه می‌گوییم: تو و خدایت بروید، جنگ کنید، مانیز همراه شما هستیم. ۳۹

رسول خدا(ص) باز روی به مردم کرده فرمودند: «أشيروا على أيها الناس»؛ در اصل، رسول خدا - ص - خطابش به انصار بود؛ زیرا گمانش این بود که بر اساس تعهدات مربوط به بیعت عقبه دوم، آنان، تنها در خانه خویش او را یاری می‌رسانند. در تعهدی که آنان در بیعت عقبه دوم عهده‌دار شدند آمده بود: «إنا براء من ذمامك حتى تصل إلى دارنا، فإذا وصلت إلينا، فأنت في ذمتنا، نمنع منك مما نمنع منه أباءنا ونساءنا»؛ ۴۰ «تا زمانی که به خانه ما قدم نگذاری، ذمه‌ای - تعهدی - نسبت به شما نداریم؛ زمانی که نزد ما آمدی، نسبت به تو متعهد هستیم و همانگونه از تو دفاع می‌کنیم که از پدران و زنانمان.»

سیره نویسان گفته‌اند که رسول خدا-ص- پیش از آن از احدی از انصار در جنگها استفاده نکرده بود. ۴۱ با توجه به این مطلب تعبیر «اشیروا» و یا تعبیر «استشار» که ابن سعد آن را آورده به معنای مشورت مصطلح نیست بلکه رفع یک مشکل با انصار است گرچه مشورت در همه امور، بویژه امر جنگ که بار گرانش بر دوش مردم است امری پسندیده بود و موارد استشاره رسول خدا-ص- نیز در جنگهاست. سعدبن معاذ که متوجه ماجرا شد گفت: گویا مقصودت ما هستیم! من از سوی انصار پاسخ می‌دهم. گویا تو به دستور خداوند از خانه‌ات بیرون آمدی، ما به تو ایمان آورده و تصدیقت کرده‌ایم و شهادت به درستی آیات قرآنی داده‌ایم، با تو پیمان بسته‌ایم که اطاعت و فرمانبری تو را کنیم، ای رسول خدا! حرکت کن، اگر از این دریا بگذری و در آن فرو روی، ما همراه تو خواهیم بود. سعد طی سخنان خود - که به تفصیل در منابع یاد شده - حمایت جانی و مالی کامل انصار را یاد آور شده و گفت: دیگرانی نیز که در مدینه مانده‌اند تصور نمی‌کردند جنگی در می‌گیرد و الا حتما در آن شرکت می‌کردند. پس از سخنان سعد، رسول خدا - ص - اعلام حرکت داده و فرمود که خداوند وعده نصرت بر یکی از دو گروه - کاروان و یا سپاه - را به وی داده است. ۴۲ تنها در اینجا بود که پرچم جنگ برافراشته شد.

سیره‌نویسان مسیر حرکت رسول خدا-ص- را منطقه به منطقه یاد کرده‌اند. ۴۳ رسول خدا-ص- شب جمعه، هفدهم رمضان به منطقه بدر رسید. فاصله میان مسلمانان و مشرکان یک سری تپه‌های شنی بود و آنان از حضور یکدیگر در منطقه‌ای واحد بی‌خبر بودند. رسول خدا-ص- در راه با سفیان ضمری برخورد کرد. در آنجا بدون معرفی خود از سپاه قریش و

سپاه محمد - ص - پرسید. او گفت: شنیده است که قریش فلان روز از مکه حرکت کرده و اگر چنین باشد اکنون در نزدیکی این وادی هستند. و نیز شنیده است که سپاه محمد نیز فلان روز از مدینه حرکت کرده؛ اگر چنین باشد، اکنون در نزدیکی این وادی هستند. جالب این که رسول خدا به سفیان ضمری تعهد کرده بود که در برابر پاسخ به سوالاتش، جواب سؤال او را نیز بدهد. سفیان پرسید: شما از کجا هستید. رسول خدا - ص - بطور مبهم پاسخ داد: ما از آب... هستیم و به سوی عراق - یعنی شمال که مدینه نیز در همان مسیر بود - اشاره کرد!<sup>۴۴</sup>

علی - ع - زبیر و سعد وقاص در پی آب به نزدیکی چاهی که در کوهک ظریب بود رفتند. در آنجا دو تن از سقاهای قریش را اسیر کردند. یک نفر گریخت و خبر حضور سپاه اسلام را برای نخستین بار به قریش رساند. اسارت سقایان قریش علاوه بر این که نخستین ضربه بر قریش بود، آگاهی‌هایی از چند و چونی دشمن در اختیار سپاه اسلام قرار داد. به گزارش واقدی در آن شب بارانی، دلهره سختی بر لشکر قریش حاکم بود و این تنها ابوجهل بود که می‌کوشید تا وضع را طبیعی جلوه داده، پیروزی بر مسلمانان را آسان تصویر کند. زمانی سقایان را نزد رسول خدا - ص - آوردند که آن حضرت در نماز بود. مسلمانان قصد آن داشتند تا از آن افراد خبر کاروان را بگیرند، اما آنان گفتند که از سپاه قریش اند. مسلمانان که این خبر را دوست نمی‌داشتند و مایل به شنیدن آن نبودند، گمان کردند آنان به دروغ چنین می‌گویند به همین دلیل شروع به آزار آنان کردند. نماز رسول خدا - ص - تمام شد و آن حضرت، سخن آن دو نفر را تأیید کرد و از مسلمانان خواست تا آنها را آزار ندهند. زمانی که رسول خدا - ص - درباره افراد سپاه قریش آگاه شد فرمود: قریش تمامی جگر گوشه‌های خود را به سوی شما روانه کرده است.<sup>۴۵</sup> حُباب بن منذر از رسول خدا - ص - سؤال کرد: آیا در جایی که توقف کرده‌اند، به دستور خدا منزل کرده‌اند یا آن که در اینجا «رأی، جنگ و حيله» نقش دارد؟ رسول خدا - ص - فرمود: رأی، جنگ و حيله، آنگاه حباب گفت: بنابراین بهتر است نزدیک چاهی که آب گوارایی داشته توقف کرده، حوضچه‌ای بر پا کنند؛ و در حال جنگ به راحتی با ظروف خود از آن بهره برند.<sup>۴۶</sup> رأی حباب پذیرفته شد و در نزدیکی چاه توقف کردند. این در حالی بود که میان دو سپاه تنها یک تپه شنی فاصله انداخته بود<sup>۴۷</sup> در آن شب همانگونه که قرآن تصریح کرده، خواب راحتی چشمان مسلمانان را فرا گرفته و تا صبح خوابیدند. امام علی - ع - می‌گوید: آن شب همه در خواب بودند جز رسول خدا - ص - که تاصیح زیر درختی به نماز مشغول بود.<sup>۴۸</sup> خبر عمار یاسر و عبدالله بن مسعود که دورادور گشتی اطراف سپاه قریش زدند، حکایت

از اضطراب کامل آنان داشت بطوری که تحمل شنیدن صیحهٔ اسپان را نداشته و آنان را می‌زدند تا آرام بگیرند. آنان، با آن که ده شتر کشته و گوشت آنها را کباب کرده بودند، از ترس نتوانستند لب به غذا بزنند و گرسنه به استراحت پرداختند.<sup>۴۹</sup> صبح زود، رسول خدا-ص- صفوف سپاه خویش را منظم کرد تا آن که قریش ظاهر گشتند. گفته شده است که در این جنگ «لواء» مهاجرین در دستان مصعب بن عمیر بود. به علاوه دو «رایت» نیز بود که یکی از آنها را که «عقاب» می‌نامیدند، علی-ع- حمل می‌کرد، و دیگری را شخصی از انصار.<sup>۵۰</sup> نقل دیگری می‌گوید: معروف آن است که در بدر، لواء مهاجرین در دست علی بن ابی طالب بوده است.<sup>۵۱</sup> سپاه رسول خدا-ص- پشت به آفتاب و در برابر مغرب بودند و قریش ناچار در برابر، رو در روی آفتاب و مشرق.

در جریان منظم کردن صفوف، آن حضرت چوبدستی خود را بر شکم سواد بن غزیه زد. او از درد گله کرد و رسول خدا-ص- از او خواست که قصاص کند. حضرت پیراهن بالا زد و سواد به جای قصاص، شکم رسول خدا-ص- را بوسه زد.<sup>۵۲</sup> روایتی حکایت از آن دارد که ابوبکر بر میمنه بود و دیگری بر میسر و در سپاه مشرکان نیز...؛ واقعی تصریح می‌کند که نه در سپاه اسلام و نه مشرکان کسی بر میمنه و میسر نبود؛<sup>۵۳</sup> و باید دانست که این گونه اخبار مجهول برای فضایل اشخاص، بویژه فرد ذکر شده، در سیره فراوان است. پیامبر، در صبحگاه روز بدر، ضمن خطابه‌ای، مسلمانان را به پیروی از حق دعوت کردند و صبر را در این قبیل دشواریها، کلید نجات و وسیله‌ای شناساندند که خداوند به کمک آن غم و اندوه را از انسان دور می‌کند. پس از آن نیز با دیدن طلیعهٔ سپاه دشمن، از خداوند خواستند تا نصرتی را که وعده کرده بود، فرود آورد.<sup>۵۴</sup>

از برخی اشارات تاریخی چنین به دست می‌آید که قریش در پی آن بود، تا ماجرای سریه عبدالله بن جحش را در نخله جبران کند! در عین حال گذشت که اصولاً قریش طالب جنگ نبوده حتی ابوجهل نظرش آن بود که برای تهدید عرب تا منطقهٔ بدر بیایند. مشکل دیگر قریش این بود که بالاخره باید جلوی حملات مسلمانان را به کاروانهای تجارتنی خود می‌گرفت. لذا وقتی ابوسفیان خبر داد که کاروان نجات یافته باز گردید. آنان گفتند: ما محمد و عده‌ای صَبَائی که در اطراف وی هستند را رها نمی‌کنیم که بعد از این به اموال و تجارت ما دست اندازی کنند.<sup>۵۵</sup> رسول خدا-ص- نیز از این که جنگی صورت نگیرد ناخشنود نبود. از این رو کسی را به سوی قریش فرستاده، فرمود: اگر دیگری جز شما به جنگ با من بیاید نیکوتر



است، من نیز دوست دارم تا با جز شما بجنگم. ابوجهل گفت: حاضر به ترک جنگ نیست. چه، فرصتی به نقد پیش آمده که آن را به نسیه و نمی‌گذارد!<sup>۵۶</sup> شماری از مشرکان به سراغ حوضچهٔ آب آمدند. عده‌ای از مسلمانان قصد طرد آنان را داشتند اما رسول خدا-ص- اجازه داد تا آب بنوشند.<sup>۵۷</sup>

عُمَیر بن وهب از مشرکان، در اطراف گشتی زد تا ببیند آیا غیر از سید و اندی مسلمان، عدهٔ دیگری در آن نواحی پنهان شده‌اند. اما کسی را نیافت، وقتی بازگشت، به قریش اطمینان داد که هیچ کمین و کمکی در کار نیست. با این همه، این قوم هیچ پناهگاهی جز سلاحهای خود ندارند. آیا نمی‌بینید که (از ترس) سکوت کرده، زبانهای خود را چونان افعی از دهانشان بیرون می‌آورند؟ تصور من آن است که کشته نشوند مگر آن که مردی از ما را بکشند؛ او دربارهٔ جنگ با چنین مردانی، از قریش خواست تا تأمل بیشتری کنند<sup>۵۸</sup> ابوسلمهٔ چشمی برای جستجو رفت و سخن اصلی او نیز این بود که گر چه مسلمانان سلاحی ندارند اما گویی هیچ یک از آنان قصد بازگشت به خانه‌هایشان را ندارند، گروهی که تنها در انتظار مرگ بوده، اعتمادشان به شمشیرهایشان است.

در این لحظه کسانی چون حکیم بن حزام سخت به تردید افتادند. او از عَثْبَة بن ربیعہ خواست تا خونبهای مقتول در واقعهٔ نَخْلَه همراه با قیمت کالاهایی که در آن جریان به دست مسلمانان افتاد بپردازد و از وقوع جنگ جلوگیری کند.<sup>۵۹</sup> عتبه پذیرفت و از قریش خواست تا از جنگ بپرهیزند. او گفت: اگر محمد رسول خدا نباشد، گرگهای عرب او را کفایت می‌کنند. اگر به سلطنت برسد، قریش در سلطنت برادرزادهٔ خود بهره‌مند خواهد بود و اگر به راستی رسول خدا باشد قریش نیک‌بخت‌ترین مردم خواهند بود.<sup>۶۰</sup> ابوجهل در برابر او ایستاده و عامر بن حضرمی، برادر شخص مقتول در نخله را تحریض کرد تا عتبه بن ربیعہ را که همپیمان برادرش بود، از بازگشت منع کند. او همچنین مخالفین را به ترس متهم می‌کرد و با تحریک، رگ جنگی عربی، آنان را به ورطهٔ هلاکت افکند.<sup>۶۱</sup>

عامر حضرمی نخستین حمله را به صفوف مسلمانان کرد و بدین ترتیب قریش آغازگر جنگ شد. او در جنگ با یکی از مسلمانان به نام مِهْجَعِغ وی را به شهادت رساند. بنابراین تردیدی نیست که قریش بر این جنگ اصرار داشته و جنگ را شروع کرده است. مسبب و باعث آتش افروزی نیز ابوجهل بوده همانگونه که قبلاً اشاره شد قریش در مجموع، تمایل چندانی به جنگ نداشته و اصولاً قریشیان در سالهای اخیر حیاتشان، به دلیل اشتغال به

تجارت و نقش و موقعیت برتر معنویشان، چندان اهل جنگ نبوده‌اند.

به هر روی دشمن به جلو آمد و عبثه بن ربیع که گرفتار نیشهای تند قریش و در رأس آنان ابوجهل شده بود، به میدان آمده مبارز خواست. مسلمانان وظیفه داشتند تا زمانی که دشمن آنان را محاصره نکرده، شمشیر نکشند و تنها با کمانهای خود، آماده تیراندازی باشند.<sup>۶۲</sup> اسود بن ابی اسود مخزومی به سوی حوضچه آب آمد و گفت: با خدایش عهد کرده یا از آن بنوشد، یا آن را منهدم کند و یا در این راه کشته شود. در آن لحظه، که جنگ آغاز شده بود، حمزه در برابرش برآمد و ضربتی به پایش نواخت او خود را در حوضچه انداخت و با پای سالمش به انهدام آن پرداخت. حمزه بر سر او آمده به قتلش آورد.<sup>۶۳</sup>

بر پایه سنت عربی، جنگ با مبارزه طلبیدن فردی آغاز شد. سه تن از قریش شیبه، عتبه، و فرزند وی ولید، در برابر سه تن از بنی هاشم قرار گرفتند. پیش از برخاستن بنی هاشم سه نفر از انصار در برابر آن سه نفر قرار گرفتند؛ به نقل ابن سعد، گویا رسول خدا -ص- نمی‌خواست در اولین برخورد مشرکان با مسلمانان، انصار طرف ماجرا قرار گیرند. حمزه، علی -ع- و عبیده بن حارث؛ حمزه و علی -ع-، عتبه و ولید فرزند عتبه را کشتند، شیبه ضربتی بر پای عبیده زد و آن را قطع کرد.<sup>۶۴</sup> آنگاه علی و حمزه به یاری عبیده شتافتند و شیبه را کشتند.<sup>۶۵</sup> این رخداد برای قریش سنگین بود. اما ابوجهل گفت که نباید از کشته شدن آنان هراسی داشته باشیم؛ آنان در جنگ عجله کردند. او شعار داد: *إِنَّ لَنَا الْعُزَّىٰ وَلَا عُزَّىٰ لَكُمْ*؛ و مسلمانان گفتند: *الله مولانا ولا مولی لکم*؛<sup>۶۶</sup> ابوجهل توصیه می‌کرد که بیشتر اسیر بگیرند تا بعد از آن، به آنان نشان دهند که بخاطر جدا شدن از دین پدران خویش و خدایان آنها چه بر سرشان آمده است.<sup>۶۷</sup> خواهیم دید که مسلمانان مکلف بودند تا در حین جنگ کسی را به اسارت نگیرند گرچه چنین نکردند و مورد سرزنش قرآن قرار گرفتند. به هر روی جنگ عمومی آغاز شد و سپاهیان از دو سوی با یکدیگر گلاویز شدند. کسان خاصی از مسلمانان در پی قتل مشرکان شناخته شده‌ای بودند، این بدان دلیل بود که افراد مزبور از چهره‌های برجسته قریش بوده و در آزار مسلمانان نقش فعالی داشتند. در میان مسلمانان چند نفر از قدرت بالایی برخوردار بودند. از جمله آنان حمزه بن عبدالمطلب و علی بن ابی طالب -علیهما السلام- از مهاجران<sup>۶۸</sup> و ابودجانه از انصار بودند. بنا به نقل بلاذری تعداد نوزده نفر از کشته‌گان قریش تنها به دست امام علی -ع- انجام شده است<sup>۶۹</sup> علاوه بر قرآن، اخبار بی‌شمار حکایت از همراهی ملائکه با مسلمانان در جنگ بر ضد مشرکان دارد. بعدها، بسیاری از مسلمانان تأیید کردند که در جریان

نبرد شاهد نبرد ملائکه با مشرکان بوده‌اند.<sup>۷۰</sup> واقدی از خطبه‌ای از امام علی-ع- در کوفه یاد کرده که حضور ملائکه را در بدر تشریح کرده است.<sup>۷۱</sup> رسول خدا-ص- خود نیز شرکت فعالی در جنگ بدر داشت. از امام علی-ع- نقل شده که فرمود: در روز بدر، آنگاه که کارزار سخت می‌شد، ما به رسول خدا-ص- پناه می‌آوردیم و آن حضرت خود سخت در کارزار شرکت داشته و کسی نزدیکتر از او به مشرکان نبود.<sup>۷۲</sup>

رسول خدا-ص- پیش از جنگ از مسلمانان خواستند تا از کشتن افرادی که به نحوی در رخدادهای مکه به او کمک کرده و یا به زور به بدر آمده بودند صرف‌نظر کنند، بنی‌هاشم در شمار این افراد بودند.<sup>۷۳</sup> یکی از آنان ابوالبختری بود که زمانی مانع آزار رسول خدا-ص- شده بود<sup>۷۴</sup>؛ با این حال گویا قاتل وی او را نشناخته و به قتل رساند. همچنین رسول خدا-ص- از قتل حارث بن عمر بن نوفل نهی کرده بود، چون به اکراه به این جنگ آمده بود. او نیز کشته شد.<sup>۷۵</sup>

رسول خدا-ص- در انتظار خبر قتل ابوجهل بود. زمانی که خبر قتل وی را آوردند، فرمود: این خبر از داشتن شتران سرخ موی برای او نیکوتر است. کشته شدن ابوجهل که رسول خدا-ص- او را «فرعون امت» و «رأس ائمة الکفر» نامیده بود، آن مقدار اهمیت داشت که رسول خدا-ص- گفت: خدایا وعده خود را محقق ساختی.<sup>۷۶</sup> کشته شدن ابوجهل در همان جنگ نیز بدان معنا بود که همه چیز تمام شده است.<sup>۷۷</sup> آن حضرت از خداوند خواست تا نَوفل ابن خویلد را نیز از میان بردارد. زمانی که به دست یکی از انصار به اسارت در آمد، علی-ع- به سراغش رفته او را به هلاکت رساند؛ آنگاه رسول خدا-ص- بخاطر اجابت دعایش خدای را سپاس گفت.<sup>۷۸</sup>

با کشته شدن سران قریش، و سر جمع هفتاد کشته و همین تعداد اسیر، سپاه مکه روی به شکست نهاده و متفرق گردید. در واقع، تا نیمروز جنگ به سود مسلمانان خاتمه یافته و دشمن منهزم شده بود.<sup>۷۹</sup> آنان در بیابانهای اطراف پراکنده شده و شماری از ایشان با تعقیب مسلمانان به اسارت در آمدند. این در حالی بود که آنان برای فرا رسیدن شب لحظه شماری می‌کردند تا از دست مسلمانان خلاصی یابند. پس از پایان کار، اسرا که هر کدام به دست کسی به اسارت در آمده بودند، همراه با غنایم بر جای مانده که عمدتاً تجهیزات نظامی بود گردآوری شدند. به این ترتیب یکی از تاریخی ترین روزهای صدر اسلام با پیروزی شگفت‌آور و تعیین‌کننده مسلمانان خاتمه یافت. این در حالی بود که چهارده تن از مسلمانان در این جنگ

به شهادت رسیدند.<sup>۸۰</sup> رسول خدا-ص- فرمود که شیطان آن اندازه که در این روز حقیر و کوچک و ذلیل شده -بجز غضب شیطان در روز عرفه در هنگام نزول رحمت و بخشش خداوند از گناهان بزرگ- هیچ چنین نشده بود.<sup>۸۱</sup> و در جای دیگر فرمود: بدر نخستین غزوه‌ای بود که خداوند مسلمانان را در آن عزت بخشیده و مشرکان را ذلیل کرد.<sup>۸۲</sup>

غنائم جنگ بدر بیش از یکصد و پنجاه شتر، ده اسب و مقداری چرم و پارچه و ابزارآلات جنگی بود. افراد جز آنچه از وسایل شخصی افراد کشته شده به دست خود، بر می‌داشتند، سهمی نیز در تقسیم کلی غنائم گرفتند. از آیات قرآن و نیز اخبار تاریخی چنین به دست می‌آید که در تقسیم غنائم اختلافاتی به وجود آمده است. این امر طبیعی بود؛ زیرا به هر روی تا آن زمان قانون معینی برای این کار وجود نداشت؛ علاوه بر آن حتی در میان چنین مؤمنانی، انگیزه‌های مالی نیز بطور محدود می‌توانست سبب اختلاف شود. روشن بود که با حضور رسول خدا-ص- و نزول آیات در این باره، به سرعت اختلاف مزبور حل شد. رسول خدا-ص- برای کسانی نیز که به جای خویش در مدینه نصب کرده و نیز فردی که او را بر منطقه قبا جانشین خویش کرده بود، سهمی از غنائم پرداختند. سعدبن عباده نیز که در کار تحریک انصار برای شرکت در این واقعه نقش داشته و اندکی پیش از آمدن، به دلیل مارگزیدگی نتوانست حضور یابد، سهم خویش را دریافت کرد. چند نفر دیگر نیز که به دلیل تعقیب کاروان یا دلایل دیگر نتوانسته بودند در نبرد شرکت کنند، سهم خویش را گرفتند.<sup>۸۳</sup> گفته شده که رسول خدا(ص) سهمی نیز برای جعفر بن ابی‌طالب که در حبشه بود قرار داد.

اصطلاح انفال برای نخستین بار بر غنائم این جنگ اطلاق گردید. در واقع این غنائم نخستین اشیایی بودند که نام انفال به عنوان اموال عمومی به آنها داده شد. افراد درباره اثاثیه بر جای مانده، با یکدیگر اختلاف کردند و مرتب نزد رسول خدا-ص- می‌آمدند تا مشکل آنها را حل کند؛ آیه نخست سوره انفال حکایت از این سؤال داشته و خداوند اختیار همه آنها را به رسول خود واگذار کرد تا قسمت کند. بدین ترتیب هر کسی که چیزی برداشته بود، مکلف شد تا سر جایش بگذارد.

مسأله دیگر، اسیران بودند که در کیفیت برخورد با آنها، اختلافی میان مسلمانان به وجود آمد. از جمع اسیران، رسول خدا-ص- دو نفر را به قتل رساند. یکی عقبه بن ابی معیط بود و دیگر نضر بن حارث؛ این هر دو، در طول دوران بعثت، از فغالتترین عناصر مشرک بر ضد رسول خدا(ص) و مسلمانان بودند. نضر بن حارث و عقبه بن ابی معیط<sup>۸۴</sup> به دستور شخص

پیامبر-ص- و با شمشیر علی بن ابی طالب-ع- کشته شدند. نضربن حارث که از نگاه رسول خدا-ص- مرگ را احساس کرده بود، دست به دامن مُصعب بن عمیر شد و از او خواست تا از وی شفاعت کند. نضر به او گفت: اگر تو به دست قریش اسیر می‌شدی من اجازه نمی‌دادم تو را به قتل رسانند، مصعب گفت: آری، اما اسلام همه آن پیمانهای جاهلی را قطع کرده است.<sup>۸۵</sup> دربارهٔ بقیه اسرا نظر برخی از اصحاب آن بود که همه آنان را به قتل رسانند.<sup>۸۶</sup> اما شماری دیگر از مهاجر و انصار اصرار بر گرفتن «فداء» داشته و دلیل خود را خویشی آنان با رسول خدا-ص- بیان می‌کردند.

آیه‌ای در سورهٔ انفال دربارهٔ همین اختلاف نظر دانسته و گفته‌اند که خداوند حکم کشتن اسیران را صواب می‌دانسته گر چه «فداء» را نیز پذیرفته است: «برای هیچ پیامبری نسزد که اسیران داشته باشد تا که در روی زمین غلبه یابد. شما متاع اینجهانی می‌خواهید و خدا آخرت را می‌خواهد، و او پیروزمند حکیم است.»<sup>۸۷</sup> گفته‌اند دلیل ترجیح قتل اسیران یکی آن بود که افراد مزبور بیشتر از شخصیت‌های قریش بوده و از بین بردن آنان قریش را دلیل‌تر می‌کرد. به علاوه نشان از آن داشت که مسلمانان چشمداشت دنیوی نداشته و برای رسیدن به اهداف خود حاضر بودند از گرفتن مشتی پول برای رها کردن دشمنان قطعی اسلام صرف‌نظر کنند. و این نیز مسجل می‌شد که رسول خدا-ص- در راه عقیده نه تنها جنگ با قبیله خود را می‌پذیرد که اسیران آن را نیز از میان می‌برد، نه آن که کسی تصور کند، آن حضرت با وجود مشرک بودن قریش، تنها به دلیل خویشی، تمایلی به نگهداری آنان دارد. در این حال انصار مطمئن می‌شدند که پیامبر-ص- تنها و تنها به اسلام و عقیده می‌اندیشد نه آن که هنوز در اندیشهٔ قوم و طایفه خویش است.<sup>۸۸</sup>

با همه آنچه که گذشت یک نکته نزد فقهای شیعه مسلم است و آن این که اسیر گرفتن عمدتاً در دو مرحله صورت می‌گیرد: یکی اسیری که در هنگامهٔ برپایی جنگ به اسارت در می‌آید، دیگر اسیری که پس از پایان جنگ گرفتار می‌شود. در قسم اول رسول خدا-ص- و حاکم مخیر در کشتن اوست و در قسم دوم، تخیر بین آزاد کردن، فدیة گرفتن و بنده کردن اسیر است.<sup>۸۹</sup> گرچه در همین مورد نیز اگر حاکم عنصری را خطرناک تشخیص می‌دهد می‌تواند او را به قتل برساند. آنچه با توجه به آیهٔ انفال اهمیت دارد، این است که قید «حتی یثخن<sup>۹۰</sup> فی الأرض» به چه معناست. رسول خدا-ص- نباید اسیر بگیرد تا آن که بر زمین پابرجا شود. اگر این آیه را در کنار آیه‌ای که در سورهٔ محمد آمده، بگذاریم، معنای آن روشن

می‌شود. در آنجا می‌فرماید: «چون با کافران روبرو شدید، گردنشان را بزنید، و چون آنها را سخت فرو کوفتید (اثختموهم) اسیرشان کنید و سخت ببندید؛ آنگاه یا به منت آزاد کنید یا به فدیة، آنگاه که جنگ به پایان رسید.»<sup>۹۱</sup> در اینجا قید «حتی تضع الحرب اوزارها» دارد. مقایسه دو آیه، با توجه به آن که کلمه «اثختموهم» در آیه دوّم آمده و نیز با توجه به روایت امام باقر-ع. که فرمود: «اذا كانت الحرب قائمة لم تضع اوزارها ولم يثن اهلها»، روشن می‌شود که مقصود عدم صواب بودن گرفتن اسیر در حین جنگ به قصد گرفتن فدیة است، نه اختلاف بر سر حکم بعدی آن، که البته گرفتن فدا رواست. خداوند خطاب به رسول خود می‌گوید که در حین جنگ نباید اسیر گرفت.

در بدر مسلمانان بخاطر آن که بعداً فدیة‌ای بگیرند کمتر از مشرکان می‌کشتند و اسیر می‌گرفتند و این در کار جنگ بسیار خطرناک است. البته از نظرگاه فقه حکم این گونه اسیر با اسیری که بعد از جنگ گرفته می‌شود، حتی پس از اتمام جنگ، فرق می‌کند؛ زیرا حاکم می‌تواند او را بکشد. این اصولاً یک اصل عقلانی است که در حین کارزار نباید به گرفتن اسیر اندیشید و تنها باید به از بین بردن توان دشمن فکر کرد. بنابراین با توجه به توضیحات فوق، برخلاف آنچه برخی گفته‌اند این طور نیست که در سوره انفال دستور قتل هر اسیری داده شده و بعداً این حکم در سوره محمد نسخ شده است.<sup>۹۲</sup> بلکه در هر دو مورد، تنها یک حکم بیان شده و آن نگرفتن اسیر تا هنگامی است که وضع نیروهای اسلام ثابت نشده است. کسانی در حین جنگ در پی گرفتن اسیر بودند؛ مثلاً ابن عوف، امیه بن خلف و فرزندش را اسیر کرده بود اما بلال در رسید و او را از بین برد.<sup>۹۳</sup>

از جمله اسیران عقیل فرزند ابوطالب، و عباس عموی رسول خدا-ص. بود. از عباس مقدار ۸۰۰ یا ۱۶۰۰ مثقال طلا گرفته شد. بعدها، گویا برای خوش آمد مذاق بنی عباس،-وبه روایت یکی از نوادگان وی<sup>۹۴</sup> گفته شد که او پیش از بدر بطور مخفیانه اسلام آورده بود. اما برخورد رسول خدا-ص. با عباس در بدر و حوادث دیگر حکایت از آن دارد که گرچه عباس همراهیها و همدلیها با رسول خدا-ص. داشت اما جز در فتح مکه اسلام نیاورد.<sup>۹۵</sup>

پس از پایان کارزار، رسول خدا-ص. دستور داد تا چاههای بدر را کور کرده و کشته‌های مشرکین را در آنها بریزند. جسد امیه بن خلف که سنگین بود، در همان هوای گرم بزودی نفخ کرده و وقتی خواستند آن را بر روی زمین بکشند، گوشت بدنش فرو می‌ریخت، پس همانجا رهایش کردند. آنگاه رسول خدا بر لب چاه آمد و خطاب به مشرکان فرمود: ای عثبه، ای شیبه،

ای ابو جهل، آیا آنچه را خداوند وعده داده بود، محقق یافتید؟ من آنچه را خداوند وعده داده بود، درست یافتم، چه بد خویشاوندی برای پیامبرتان بودید! شما مرا تکذیب کرده از شهرم بیرونم کردید در حالی که دیگران مرا پناه دادند.<sup>۹۶</sup> در آن لحظه ابو حذیفه فرزند عتبه، چهره پدرش را دید که به خاکش می کشیدند و در چاه می انداختند. قدری ناراحت شد. رسول خدا - ص - پرسید: آیا از آنچه بر پدرت رفته ناراحت شدی؟ ابو حذیفه گفت: من در پدرم عقل و شرفی می دیدم و امید هدایت او را داشتم و چون نشد خشمگین شدم.<sup>۹۷</sup>

حقیقت آن است که جنگ بدر برای مهاجران، یک جنگ داخلی خانوادگی تلقی می شد چیزی که تا به این پایه در عرب سابقه نداشت. عموزاده‌ها در برابر هم و نیز فرزندان با پدران خویش.<sup>۹۸</sup> رسول خدا - ص - بار دیگر از این که ابو جهل کشته شد، اظهار رضایت کرده، خداوند را ستایش نمود. آن حضرت مقتولین را همان «ملاء» قریش<sup>۹۹</sup> می دانست، کسانی که خداوند فراوان از شیطنت آنها یاد کرده بود. یکشنبه نوزدهم رمضان خبر باور نکردنی شکست قریش، کشته شدن ابو جهل، امیه بن خلف، عتبه بن ربیع و اسارت سهیل بن عمرو به مدینه رسید. برای هیچ کس در لحظه اول چنین خبری باور کردنی نبود تا به این حد که آنان زید بن حارثه را که خبر آورده بود یک فراری شکست خورده از جنگ می دانستند.<sup>۱۰۰</sup> بیشتر، منافقان و یهود می کوشیدند تا این شکست را باور نکنند و در قلوب سایر مردم دلهره اندازد.<sup>۱۰۱</sup>

مردم برای استقبال رسول خدا - ص - عازم شدند. در برابر تهنیت مردم، سلمه بن سلامه گفت که کشتن مشتی پیر و کچل تهنیت ندارد و رسول خدا - ص - فرمود: که آنان ملاء قریش بودند، اگر آنان را می دیدی، وحشت می کردی، و اگر دستوری به تو می دادند اطاعتشان می کردی؛ در آنجا سلمه فرصت را غنیمت شمرد و گفت: چرا رسول خدا - ص - از زمانی که در «روحاء» عازم بدر بودند از وی ناراحت است. حضرت فرمودند به آن دلیل که در آنجا یک اعرابی نزد من آمد و پرسید: اگر پیامبری، بگو بدانم که شتر حامله من، چه می زاید؟ تو گفتی که، خودت با او جماع کردی و از تو حامله شده؛ و تو البته برخورد زشتی کردی! سلمه از رسول خدا - ص - عذر خواست و پیامبر عذرش را پذیرفت.<sup>۱۰۲</sup> به هر روی این حکایت نوع رفتار رسول خدا - ص - را در تأدیب اصحاب خویش نشان می دهد. رسول خدا در روز چهارشنبه ۲۲ رمضان وارد مدینه گردید، در حالی که کودکان با شعر «طلع البدر علینا» از وی استقبال کردند.<sup>۱۰۳</sup> پیامبر همراه اسیران به مدینه آمد. ابوالعاص بن ربیع که از اسرا بود می گوید: من با گروهی از انصار بودم. شبانگاه و صبحگاه، آنان که خود نان کمی داشته و توشه شان بیشتر

خرما بود، نان را به ایثار به ما داده و خودشان خرما می‌خوردند. ولید بن مغیره مخزومی نیز می‌گوید: آنان ما را بر مرکبها سوار کرده و خود پیاده می‌آمدند.<sup>۱۰۴</sup> از برجسته‌ترین چهره‌های اسیر شده، سهیل بن عمرو است که یکبار در نیمه راه به قصد رفتن به آبریزگاه، در صدد فرار بر آمد که دوباره به چنگ مسلمانان در آمد. او را در حالی که دستش را به گردنش بسته بودند به مدینه آوردند. این ذلتی بزرگ برای قریش بود؛ آن اندازه که سوده همسر رسول خدا - ص - از دیدن این وضع بر آشفت و به سهیل گفت: آیا نمی‌توانستید با شهامت بمیرید؟ در این لحظه رسول خدا - ص - او را به خاطر این سخن سرزنش کرد که چگونه به دشمن خدا و رسول چنین می‌گویید؟ سوده عذرخواهی کرد.<sup>۱۰۵</sup>

شکست قریش در این ماجرا چنان افتضاح آمیز و پر دامنه بود که گویند. اشعاری از دو جوان متخلف از بدر نقل شده که گفتند تنها شنیدیم کسی آنها را می‌سرود اما قائل آن را ندیدیم؛<sup>۱۰۶</sup> آن اشعار چنین بود: حنیفیان<sup>۱۰۷</sup> مصیبتی در بدر برپا کردند که پایه‌های سلطنت کسری و قیصر را در هم خواهد ریخت؛ سنگهای کوهها از آن به جنبش افتاده، و قبایل میان وتیر (محلّی در دیار خزاعه) و خیبر به وحشت افتادند؛ کوه ابوقبیس و احمر مکه به لرزه در آمده و پارچه‌های حریری که (شجاعان) بر سینه می‌بستند از جای کنده شد.<sup>۱۰۸</sup>

اشعار مزبور حکایت از عمق اهمیت ماجرای بدر در قلوب مکیان و قبایل اطراف داشته و به حق نخستین ضربه بر پایه‌های سلطنت کسری و قیصر بوده است. در خبری، واقدی آورده که نجاشی حبشه، با شنیدن خبر پیروزی رسول خدا - ص - جعفر بن ابی طالب و دیگر مهاجران حبشه را خواسته و ضمن اعلام خبر این پیروزی، آن را نعمتی از جانب پروردگار دانست.<sup>۱۰۹</sup>

پیروزی اسلام در بدر، مشرکین و منافقان مدینه را نیز گرفتار بهت کرد؛ واقدی می‌گوید: هیچ منافق و یهودی در مدینه نبود، جز آن که در برابر حادثه بدر سر فرود آورد، و یهودیان گفتند که از این پس هیچ پرچمی را بر افراشته نمی‌کند جز آن که پیروزی از آن اوست. کعب بن اشرف از برجستگان یهود می‌گفت: دیگر زندگی در عمق زمین بهتر از روی آن است. قریش اشراف مردم و شاهان عرب بودند، آنان اهل حرم و منطقه امن بودند و این چنین گرفتار شدند.<sup>۱۱۰</sup> وی در اشعاری که در مرثیه کشتگان بدر سرود، گفت: در اصل این پادشاهان عرب بودند که کشته شدند. او می‌گفت: ای کاش، در لحظه‌ای که اینان به قتل در آمدند، زمین اهلس را می‌بلعید. قریش تا آن لحظه که یک ماه از واقعه بدر گذشته بود، به



دستور ابوسفیان مرثیه سرایی نکرده بودند تا عقده خویش را نگاه داشته و خشم خود را نگاه دارند. پس از مرثیه کعب بود که تازه نوحه سرایی در مکه آغاز شد.<sup>۱۱۱</sup>

علاوه بر غنائم بدر، مسلمانان در قبال آزادی اسرای بدر، از چهار هزار درهم تا هزار درهم گرفتند. افرادی نیز که پولی نداشتند، با منت رسول خدا-ص- آزاد شدند.<sup>۱۱۲</sup> زینب دختر رسول خدا-ص- نیز گردنبندی که مادرش خدیجه به وی داده بود، به عنوان فدیة، برای آزادی شوهرش ابوالغاص بن ربیع به مدینه فرستاد. مسلمانان اسیر او را بخاطر پیامبر-ص- آزاد کرده و گردنبد را نیز باز پس فرستاد. به نقل از شعبی کسانی که قادر به نوشتن بودند برای آزادی خویش، به انصار نوشتن می آموختند. در نقل دیگر آمده که هر یک به ده نفر نوشتن یاد می دادند و زیدین ثابت از کسانی بود که در آن ماجرا نوشتن آموخت. در نقل دیگر آمده که اهل مکه قادر به نوشتن بودند اما اهل مدینه چنین نبودند. لذا هر اسیری که ده نفر از کودکان مسلمان را نوشتن می آموخت، پس از مهارت کافی آن کودکان، آزاد می شد.<sup>۱۱۳</sup> ابو عزیز برادر مصعب بن عمیر، در بدر به اسارت در آمد. در راه به برادرش برخورد و از وی خواست تا به او کمک کنند. مصعب گفت: برادر وی مسلمانی است که او را اسیر کرده؛ آنگاه رو به آن انصاری مسلمان کرد و گفت: او را محکم نگاهدار، خانواده اش صاحب مکنت اند.<sup>۱۱۴</sup>

### پی نوشتها:

- ۱ - منطقه مزبور که اکنون شهری در آنجا ساخته شده، گرچه از بزرگراه مدینه - مکه بدور افتاده، در فاصله ۱۵۵ کیلومتری مدینه، ۳۱۰ کیلومتری مکه و ۴۵ کیلومتری ساحل دریای سرخ قرار دارد. گفته اند نام آن به مناسبت شخصی است با نام «بدر بن مخلد» و برخی گفته اند «بدر بن حارث»؛ قبیله بنی غفار، مالکیت کسی جز خود را نسبت به بدر انکار کرده و نام آن را برگرفته از اسم کسی ندانسته و گفته اند که بدر تنها یک اسم است و بس. در این باره نک: سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۱۲۰
- ۲ - سرمایه ای قریب به پنجاه هزار دینار (سکه طلا) و در نقلی آمده: «وكانت العیر، الف بعیر»، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۸
- ۳ - المغازی، ج ۱، ص ۲۸
- ۴ - المغازی، ج ۱، ص ۲۸
- ۵ - طبقات الکبری، ج ۲، صص ۱۲ و ۱۳
- ۶ - المغازی، ج ۱، صص ۲۹-۳۰؛ السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، صص ۶۰۷ و ۶۰۸؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۳۲-۳۴.
- ۷ - المغازی، ج ۱، ص ۳۰
- ۸ - المغازی، ج ۱، صص ۳۳ و ۳۴

- ۹ - المغازی، ج ۱، ص ۳۲؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۳، ص ۳۵.
- ۱۰ - السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۰۹؛ سبل الهدی والرشاد ج ۲ ص ۳۵.
- ۱۱ - انساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۹۲ ش ۶۵۶
- ۱۲ - المغازی، ج ۱، ص ۳۳.
- ۱۳ - واقدی گوید که او در بدر حاضر نشدگر چه یک خبر حکایت دارد که در آن واقعه به هلاکت رسید. این عداس در شمار «اهل کتابی» است که در حول و حوش او اخبار جعلی چندی وجود دارد. المغازی، ج ۱، ص ۳۵
- ۱۴ - انساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۹۲، ش ۶۵۵؛ امیه بن خلف که سنگین وزن بود و قصد رفتن نداشت چون متهم شد که همچون زنان است اجباراً راهی شد؛ نک السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۱۰
- ۱۵ - السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۱۲
- ۱۶ - المغازی، ج ۱، ص ۳۹؛ نسخه بدل بجای حبش، جیش است که ما نخستین را ترجیح دادیم.
- ۱۷ - المغازی، ج ۱، ص ۳۹
- ۱۸ - المغازی، ج ۱، ص ۲۱؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۲ (أبطأ عنه بشز کثیر)
- ۱۹ - انفال، آیات ۶۵
- ۲۰ - المغازی، ج ۱، ص ۲۳؛ زمانی مکه برای شرکت در مراسم حج سال ۱۴۱۴ (۱۳۷۳) به مدینه مشرف شدیم، روزی به دیدار مسجد سقیار رفتیم. این مسجد در کنار ایستگاه راه آهن قدیم مدینه و در محوطه آن قرار داشت. متأسفانه مسجد مزبور در نهایت بی توجهی تبدیل به مزبله ماندی شده بود.
- ۲۱ - تاریخ ابی ذرعة الدمشقی، ج ۲، ص ۶۳۵؛ المغازی، ج ۱، ص ۸۲؛ حکایت جالبی در این باره نقل شده: پیش از اسلام نام عبدالرحمان بن عوف، عبد عمرو بود. وقتی مسلمان شد نامش را عبدالرحمان کرد. از آنجا که مشرکین با کلمه «رحمن» مخالف بودند، از صدا زدن او با این نام خودداری می کردند. از جمله امیه بن خلف که دوست او بود، او را به نام قدیمی اش می خواند اما وی پاسخ نمی داد تا آن که نه وی را «عبد عمرو» و نه «عبدالرحمن» بلکه «عبدالاله» صدا می کرد و او جواب می داد. إله مورد اعتقاد مشرکان جاهلی بود. نک: السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۲۳
- ۲۲ - المغازی، ج ۱، ص ۲۱
- ۲۳ - المغازی، ج ۱، ص ۲۶؛ در کتاب سبل الهدی والرشاد (ج ۴، ص ۴۰) آمده است که وقتی اصحاب را شمردند سیصد و سیزده نفر بودند. رسول خدا - ص - از شنیدن این عدد خوشحال شده و فرمود: به عدد اصحاب طالوت هستند
- ۲۴ - المغازی، ج ۱، ص ۲۴؛ انساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۸۹؛ السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۱۳؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۳۹
- ۲۵ - سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۴۶
- ۲۶ - الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۳
- ۲۷ - المغازی، ج ۱، ص ۴۴؛ السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، صص ۶۱۸ و ۶۱۹
- ۲۸ - المغازی، ج ۱، ص ۴۶؛ انساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۹۸؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، صص ۷۹ و ۸۰ (لکل أمة فرعوناً و فرعون هذه الأمة ابوجهل).
- ۲۹ - المغازی، ج ۱، صص ۴۴ و ۴۵.
- ۳۰ - سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۴۷
- ۳۱ - درباره بازگشت بنی زهره و بنی عدی، نک: الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۴؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۹۱؛ السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۱۹
- ۳۲ - إساف نیز گفته می شود.

- ۳۳ - المغازی، ج ۱، ص ۴۷؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۸؛ سبل الهدی والرشاد؛ ج ۴، ص ۳۸
- ۳۴ - المغازی، ج ۱، صص ۴۷ - ۴۸؛ انساب الاشراف، ج ۱، صص ۲۹۲ و ۲۹۳
- ۳۵ - در صحیح مسلم آمده که ابوبکر سخن گفت و رسول خدا - ص - از او اعراض کرد و عمر سخن گفت و رسول از او اعراض کرد، نک: سبل الهدی والرشاد؛ ج ۴، ص ۱۲۱؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۴
- ۳۶ - سبل الهدی والرشاد؛ ج ۴، ص ۴۲
- ۳۷ - السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱ ص ۶۱۵
- ۳۸ - مائده، ۲۴. سوره مائده، آخرین سوره‌ای است که نازل شده و روشن نیست چگونه مقدار این آیه را پیش از نبرد بدر در سال دوم هجری خوانده است؛ مگر آن که به نحوی حکایت را شنیده، و مضمون آن را گفته باشد.
- ۳۹ - المغازی، ج ۱، ص ۴۸؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۹۳؛ سبل الهدی والرشاد؛ ج ۴، ص ۴۲.
- ۴۰ - السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۱۵
- ۴۱ - الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۲.
- ۴۲ - المغازی، ج ۱، ص ۴۹؛ السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۱۵
- ۴۳ - الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۳؛ السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، صص ۶۱۳ و ۶۱۴؛ سبل الهدی والرشاد؛ ج ۴، ص ۴۱؛ سقیاء، تُزبان، عرق الطیبیه، سنجسج که همان بئرالروحاء است، نازیبه، وادی رحقان، مضیق الصفراء، وادی ذفران، ثنیة الاصافر، الذبّة، بدر.
- ۴۴ - المغازی، ج ۱، ص ۵۰؛ السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۱۶؛ سبل الهدی والرشاد؛ ج ۴، ص ۴۴
- ۴۵ - المغازی، ج ۱، ص ۵۳؛ السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۱۷؛ سبل الهدی والرشاد؛ ج ۴، صص ۴۵ - ۴۴
- ۴۶ - المغازی، ج ۱، صص ۵۳ و ۵۴؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۵؛ السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۲۰؛ سبل الهدی والرشاد؛ ج ۲، صص ۴۸ و ۴۹
- ۴۷ - الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۵ (وانما بینهم قُوز من الرمل)
- ۴۸ - سبل الهدی والرشاد؛ ج ۱، ص ۴۸
- ۴۹ - المغازی، ج ۱، ص ۵۵
- ۵۰ - السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، صص ۶۱۲ و ۶۱۳؛ سبل الهدی والرشاد؛ ج ۴، ص ۳۹
- ۵۱ - سبل الهدی والرشاد؛ ج ۴، ص ۳۹
- ۵۲ - المغازی، ج ۱، صص ۵۶ و ۵۷؛ السیرة النبویه؛ سبل الهدی والرشاد؛ ج ۴، ص ۵۵؛ ابن هشام، ج ۱، ص ۶۲۶
- ۵۳ - المغازی، ج ۱، ص ۵۸
- ۵۴ - المغازی، ج ۱، ص ۵۹
- ۵۵ - انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۹۱
- ۵۶ - المغازی، ج ۱، ص ۶۱
- ۵۷ - ابن هشام، السیرة النبویه، ج ۱، ص ۶۲۲؛ سبل الهدی والرشاد؛ ج ۴، ص ۵۱
- ۵۸ - الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۶؛ السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۲۲؛ سبل الهدی والرشاد؛ ج ۴، ص ۵۱
- ۵۹ - المغازی، ج ۱، ص ۱۶؛ سبل الهدی والرشاد؛ ج ۴، صص ۵۱ و ۵۲؛ از این نقل، و نقلهای دیگر به دست می‌آید که جنگ بدر به اصرار مشرکین آغاز شده و سبب آن نیز خونخواهی ماجرای نخله بوده که ضمن آن یک نفر از قریش کشته شد.
- ۶۰ - المصنّف، عبدالرزاق، ج ۵، ص ۳۵۰
- ۶۱ - المغازی، ج ۱، صص ۶۳ و ۶۴؛ السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، صص ۶۲۲ و ۶۲۳؛ سبل الهدی والرشاد؛ ج ۴،

صص ۵۳ و ۵۲

۶۲ - المغازی، ج ۱، ص ۶۸ و ۶۷

۶۳ - المغازی، ج ۱، ص ۶۸؛ السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۲۴

۶۴ - عبیده در لحظه شهادت، خود را مصداق شایسته یکی از اشعار ابوطالب - ع - خطاب مشرکان دانسته که واقدی آن را آورده (المغازی، ج ۱، ص ۷۰): سوگند به خانه خدا دروغ می‌گویید ما محمد را رها نمی‌کنیم تا آن که برای او نیزه بزنیم و تیر بیاندازیم؛ او را تسلیم نمی‌کنیم تا برگرد او کشته شویم؛ و در راه او از فرزندان و همسران خود خواهیم گذشت عبیده در راه بازگشت در منطقه صفر، شهید شد، نک: سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۹۶، سه نفر از انصار در برابر آن سه نفر قرار گرفتند؛ به نقل ابن سعد، گویا رسول خدا - ص - نمی‌خواست در اولین برخورد مشرکان با مسلمانان، انصار طرف ماجرا قرار گیرند. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۷؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۵۷

۶۵ - از امام علی - ع - نقل شده که آیه «هذان خصمان اختصموا فی ربهم» (حج: ۱۹) درباره نزع حمزه و علی و عبیده با این سه نفر نازل شده است. نک: سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۵۸

۶۶ - سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۵۹

۶۷ - المغازی، ج ۱، ص ۷۱

۶۸ - در این جنگ حمزه پر شتر مرغ و علی - ع - دسته‌ای موی سفید بر کلاه خود خود نهاده و همراه زبیر که او نیز دستمال زردی بر سر داشت تنها کسانی بودند که در این جنگ نشان مشخصی داشتند

۶۹ - انساب الاشراف، ج ۱، صص ۳۰۱-۲۹۷ در فهرست کسانی که اسیر گرفته‌اند، تنها یک بار نام امام علی - ع - آمده و این نشان آن است که او مطیع دستورات رسول خدا در از بین بردن مشرکان بوده است. این تصور که حاضران در این جنگ گروهی «اهل الشجاعة» و گروه دیگر «اهل الضعف» بوده‌اند، در اخبار جنگ بدر منعکس شده است؛ نک:

المغازی، ج ۱، ص ۹۹

۷۰ - نک: سبل الهدی والرشاد؛ ج ۴، صص ۶۱-۶۹

۷۱ - المغازی، ج ۱، ص ۵۷

۷۲ - الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۳ (وكان من أشد الناس بأساً يومئذٍ و ما كان أحد أقرب الی المشرکین منه)؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۷۱؛ مسند احمد، حدیث شماره ۱۰۴۲ (طبع دارالمعارف)

۷۳ - السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۲۹؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۷۶

۷۴ - السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۲۹

۷۵ - المغازی، ج ۱، ص ۸۱

۷۶ - المغازی، ج ۱، ص ۹۱

۷۷ - طبقات الکبری، ج ۴، ص ۴۳

۷۸ - المغازی، ج ۱، ص ۹۲

۷۹ - المغازی، ج ۱، ص ۱۱۲؛ بنا به نقل ابن سعد (ج ۲ ص ۲۳)، آن روز، روز گرمی بود (وكان يوماً حاراً)؛ این علی رغم باران شب بود و این برای هوای حجاز امری طبیعی است.

۸۰ - الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۸-۱۷؛ شش نفر از مهاجران و هشت نفر از انصار. در این جنگ اندکی بیش از شصت مهاجر و نیز اندکی بیش از دویست و چهل انصاری شرکت داشتند؛ نک: الطبقات الکبری ج ۱، صص ۱۹ و ۲۰ و گفته‌اند که در این جنگ تنها قریش یا همیمان آنان یا موالی آنها و نیز انصار یا همیمان و یا موالی آنها شرکت داشته و جز آنان کسی در این واقعه نبوده است؛ نک: انساب الاشراف ج ۱، ص ۲۹۰

۸۱ - المغازی، ج ۱، ص ۷۸

- ۸۲ - المغازی، ج ۱، ص ۲۱
- ۸۳ - المغازی، ج ۱، ص ۱۰۱
- ۸۴ - المصنف، عبدالرزاق، ج ۱، ص ۳۵۲؛ السیرة النبویه، ابن هشام ج ۱، ص ۶۴۴؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۹۷ (عقیده ابن اسحاق آن بود، که عاصم بن ثابت او را کشته، و عقیده ابن هشام آن بوده که علی-ع- او را کشته است).
- ۸۵ - المغازی، ج ۱، صص ۱۰۶ و ۱۰۷
- ۸۶ - در اخبار تاریخی آمده است که بیش از همه سعد بن معاذ و عمر بن خطاب در کشتن اسرا اصرار داشتند. باید دانست که صرف نظر از آیات قرآن و بطور اصولی، اخلاق سیاسی عمر چنین سختگیری‌هایی را اقتضاء داشت. در اینجا مهم آن بود که خدا و رسول -ص- چه تکلیفی برای اسیران معین کنند. اما عمر از همان آغاز به هر کسی که اسیری در دست داشت اصرار می‌کرد تا اسیر خود را بکشد (المغازی، ج ۱، ص ۱۰۵) و زمانی نیز که سهیل بن عمرو را نزد رسول خدا-ص- آوردند به آن حضرت گفت: دندانهایش را بکش و زبانش را از حلقش بدر آور. تا دیگر بر ضد شما خطابه سزایی نکند و رسول خدا-ص- فرمود که او کسی را مثله نمی‌کند (المغازی، ج ۱، ص ۱۰۷) سهیل، در فتح مکه مسلمان شد و گفته‌اند که با خطابه خود از ارتداد مردم مکه پس از رحلت رسول خدا(ص) جلوگیری کرد.
- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۰۴؛ نک: السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۴۹
- جالب این که عمر در کشتن اسرا از رسول خدا می‌خواست تا دستور دهد: علی(ع)، عقیل را بکشد و حمزه، عباس را؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۹۲
- این در حالی بود که از خاندان عمر که طایفه بنی عدی بودند یک نفر در بدر شرکت نکرده بود. و نیز خود عمر نتوانسته بود در جنگ اسیری به چنگ آورد.
- ۸۷ - انفال، آیه ۶۷
- ۸۸ - الصحيح من سیرة النبی(ص)، ج ۳، صص ۲۴۸ و ۲۴۹
- ۸۹ - نک: الخلاف، ج ۲، ص ۳۳۲؛ النهایه ص ۲۹۶؛ دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۳، صص ۲۶۳ - ۲۵۹
- ۹۰ - شی‌تخین یعنی چیزی که غلیظ شده، سیلان ندارد، کنایه از پابرجا
- ۹۱ - محمد، آیه ۴
- ۹۲ - سبل الهدی، والرشاد، ج ۴، ص ۹۳
- ۹۳ - السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱ ص ۶۳۲؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۷۳
- ۹۴ - السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱ ص ۶۴۶؛ سند اسلام عباس چنین است: قال ابن اسحاق: حدثنی حسین بن عبدالله بن عبدالله بن عباس، عن عکرمه مولى ابن عباس!
- ۹۵ - نک: الصحيح من سیرة النبی(ص)، ج ۱، ص ۲۵۳
- ۹۶ - المغازی، ج ۱، ص ۱۱۲؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۸۴ السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، صص ۶۳۸ و ۶۳۹ حسان در اشعاری که به مناسبت بدرالقتال سروده درباره ریختن اجساد مشرکان در چاه می‌گوید:
- |                            |                         |
|----------------------------|-------------------------|
| ینادیهم رسول الله لَمَّا   | قدفناهم کباب فی القلب   |
| الم تجدوا کلامی کان حقاً   | وأمرالله یأخذ بالقلوب   |
| فما نطقوا ولو نطقوا لقالوا | صدقت و کنت ذا رأی مُصیب |
- در آن لحظه از رسول خدا-ص- سؤال شد که آیا آنچه را شما می‌گویید می‌فهمند؟ حضرت فرمودند: آنان اکنون آگاهند که آنچه من می‌گفتم بر حق بوده است؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۸۵ در این باره که دقیقاً رسول خدا-ص- در برابر سؤال اصحاب درباره سخن گفتن با کشته‌های قریش چه فرموده، اختلاف نقل فراوان وجود دارد. نک: سبل الهدی، ج ۴، صص ۱۲۹-۱۲۷

- ۹۷- سبیل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۸۷ المغازی، ج ۱، صص ۱۱۱ و ۱۱۲؛ السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، صص ۶۴۰ و ۶۴۱
- ۹۸- پیش از بدر، عُبَیْه به قریش گفت تا جنگ با محمد را رها سازند؛ زیرا اگر بر او غلبه کنند، بخاطر آن، میان قریش به دلیل کشته شدن عموزاده‌ها به دست یکدیگر اختلاف خواهد بود؛ نک: السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۲۳
- ۹۹- المغازی، ج ۱، ص ۱۱۶
- ۱۰۰- المغازی، ج ۱، ص ۱۱۵
- ۱۰۱- یکی از منافقان به اسامه - که در آن زمان نوجوانی بوده - گفت: محمد و یارانش، همگی کشته شدند. دیگری به ابولبابه گفت: اصحاب شما پراکنده شده و هرگز مجتمع نشدند و محمد نیز کشته شد و این شتر اوست که من آن را می‌شناسم؛ نک: انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۹۴ سبیل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۸۹
- ۱۰۲- نک: المغازی، ج ۱، صص ۴۶، ۱۱۶؛ السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، صص ۶۱۳ و ۶۴۴-۶۴۳
- ۱۰۳- سبیل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۹۸
- ۱۰۴- المغازی، ج ۱، ص ۱۱۹؛ و درباره احکام اسیران نیز نک: مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۸۶؛ السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۴۵
- ۱۰۵- المغازی، ج ۱، ص ۱۱۸؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۰۳؛ السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۴۵
- ۱۰۶- از این قبیل اخبار که صدای هاتقی شنیده شده، اما خود او دیده نشده فراوان است. ابن ابی‌الدنیا کتابی تحت عنوان «الهواتف» نگاشته و این قبیل اخبار را گردآوری کرده است.
- ۱۰۷- در شعر عربی «الحنیفون» دارد که مقصود حنفا یعنی موحدان است؛ در ادامه توضیحات واقدی نیز آمده که مقصود همان حنفاست.
- ۱۰۸- المغازی، ج ۱، ص ۸۸، و نک: سبیل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۱۰۰
- ۱۰۹- المغازی، ج ۱، صص ۱۲۰ و ۱۲۱
- ۱۱۰- المغازی، ج ۱، ص ۱۲۱
- ۱۱۱- المغازی، ج ۱، صص ۱۲۳ و ۱۲۴
- ۱۱۲- ابن اسحاق نام افرادی را که با منت رسول خدا - ص - آزاد شدند آورده است؛ نک: السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، صص ۶۵۹ و ۶۶۰
- ۱۱۳- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۰ (هر سه خبر در طبقات آمده است.) و نک: ص ۲۶
- ۱۱۴- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۰۲؛ السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۶۴۶ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۸۶؛

